

روایت شهید صیاد شیرازی از عملیات فتح المبین



شهید صیاد شیرازی می گوید: عملیات فتح المبین عملیات سرا پا حماسه، ایثار و معنویت بود. با دلایل و مدارک لازم ثابت می کنم که نقطه اوج رزمندگان برای جنگیدن در راه خدا «عملیات فتح المبین» بود.

شهید صیاد شیرازی می گوید: عملیات فتح المبین عملیات سرا پا حماسه، ایثار و معنویت بود. با دلایل و مدارک لازم ثابت می کنم که نقطه اوج رزمندگان برای جنگیدن در راه خدا «عملیات فتح المبین» بود.

به گزارش گروه «حماسه و مقاومت» خبرگزاری فارس، شهید سپهبد امیر علی صیاد شیرازی که در سال های دفاع مقدس فرماندهی نیروی زمینی ارتش را بر عهده داشت، پیرامون عملیات فتح المبین خاطرات را بیان کرده بودند که به لحاظ ارزش تاریخی آن در سالگرد این سردار بزرگ اسلام آن را منتشر می کنیم:

نمی دانم آزمایش کرده اید وقتی مهمانی بر انسان وارد می شود هم از دید مهمان و هم از دید میزبان چه حالی است من برای اینکه مقدمه حرف خودم را بگویم این را تنظیم کردم بادیدار به یادماندنی خودم و همراهانم قبل از اینکه ما وارد منطقه و ماموریت افتخاری دو معارف جنگ شویم روز پنج شنبه گذشته مخصوصا سفری را انجام دادم تا محلها را بررسی کنم و بینم وضعیت چطور است محل هایی که دیدم:

- 1- نقطه رابیه و میش داغ
- 2- عین خوش و دهلران
- 3- جسر نادری و پل کرخه
- 4- دامنه ارتفاعات ابوصلیبیخات

اینجا سومین نقطه ای بود که وارد شدیم . وقتی فرماندهی و عقیدتی به استقبال ما آمدند گفتند محل پذیرایی ما حسینیه سیدالشهدا است. با شنیدن این خبر صفایی وجودم را فرا گرفت که از بیان آن ناتوانم . اینجا رزمندگانی زندگی می کردند و گریه می کردند که به خدا نزدیک بودند. این صفا کجاست، عملیات فتح المبین سرا پا حماسه، ایثار و معنویت بود. با دلایل و مدارک لازم ثابت می کنم که نقطه اوج رزمندگان برای جنگیدن در راه خدا «عملیات فتح المبین» بود. در قیاس با عملیات بیت المقدس شاید گفته شود کوچک تر است اما باید ارزیابی کرد و دید که چقدر به خدا نزدیک شدیم . باید دید چقدر بهتر خدا را دیدیم (ما در این عملیات) بهتر دیدیم و دانستیم که شخصیت ما در نظام چیست؟

عطش جنگیدن در راه خدا پیدا بود. چرا که این عملیات با نام یا زهرا(س) آغاز شد و به برکت این نام خدا می داند که چه به وجود آمد. عملیات فتح المبین نتیجه سه ماه تلاش مستمر بود. بعد از سه ماه تلاش موفق شدیم به تدبیر برسیم . قرار بود در این عملیات ، در فضای 60 - 40 کیلومتر از چهار محور : 1 جسرنادری 2 محور ممله و پادگان عین خوش 3 محور شوش 4 محور تنگ رقابیه از طرف تنگ زلیجان و ارتفاعات میش داغ عمل کنیم .

قرارگاه لشکر 77 ثامن الائمه که از چهره ها و یگان های سرافراز ارتش و رزمندگان اسلام است در هفت تپه مستقر بود عقبه اش و یگان هایش در غرب کرخه بودند . در کنار آن همزمان از سپاه تیپ 17 قم تیپ حضرت سجاد و گردان های مختلف حضور داشتند و همه آماده عملیات بودند. یک روز در هفت تپه جلسه داشتیم . همه فرماندهان بودند و پیشرفت کار را در قرارگاه کربلا کنترل می کردیم و جایی که لازم بود هدایت می کردیم . جلسه عجیبی شد. برادران ارتش و سپاه یک یک آمدند و گزارش دادند. همه گزارش ها منفی بود و مایوس کننده . جو بسیار نگران کننده ای به وجود آمد. نوبت رسید به برادر عزیز صفار از قرارگاه فجر از سوی سپاه که فرمانده تیپ 12 قم بود . با تواضع گفت : «از شما تعجب می کنم، از حال شما. مگر ما با توکل به خدا جلو نیامدیم « جوان 22 - 23 ساله ای در مقابل اساتید و فرماندهان می ایستد یک دفعه جو جلسه تغییر می کند. شرمنده می شوم. ایشان گزارش می دهد و میزان پیشرفت شناسایی خودش را می گوید. جلسه فوت قلب گرفت چهار راه بحث بر سر این بود که از کجا شروع کنیم ارتش می گفت از جسر نادری و از قرارگاه فتح و سپاه می گفت نه از چهار محور با هم باید شروع کرد. من همزمان ارتش را صدا کردم و گفتم از هر چهار محور عمل می کنیم . برای عملیات آماده شدیم . کارشناسان گفتند نور ماه برای حمله مناسب نیست چون کارشناس بودند پذیرفتیم . گر چه مایل نبودیم تا آمدم تصمیم گرفتیم که آماده شویم . دیدیم از قرارگاه فجر تماس گرفتند که دشمن آتش سنگینی را شروع کرده و به ما فشار می آورد. از یک طرف فشار دشمن و از طرف دیگر کمبود مهمات همه را نگران کرده بود. آمدم دفع کنیم دیدیم دشمن از رقابیه جلو آمده حالت عجیبی پیش آمد. از طرح سه ماهه ما اصلا دو محورش خراب شد چه باید می کردیم در قرارگاه کربلا به این نتیجه رسیدیم که باید نزد فرماندهی کل قوا برویم و دو تا سؤال مطرح کنیم :

1- چه باید کرد؟

2- برای این طرح ناقص ما استخاره کنید .

بین من و سردار رضایی هماهنگی شد که من در منطقه بمانم و سردار رضایی به تهران برود. قبل از دوازده و نیم بود که از ابوغریب خبر دادند دشمن با چند تانک آمده . من پام رغبت نداد که بروم پای بی سیم که بگویم برگردند. گفتم: شاید ارتشی هاگوش کنند (بدلیل سلسله مراتب نظام) ولی با تک تک فرماندهان صحبت کردم گفتند قلب ما قوی است . ساعت 12 و نیم- یک و نیم - دو و نیم شد و اینها همین طور پیش می رفتند ساعت سه و نیم صبح که شد دیدم گفتند ما بیست متری دشمن هستیم رمز عملیات را با قدرت کامل گفتیم بعد از اعلام فرمان حمله تمام فرماندهان و عناصر ستاد رو به قبله دعای توسل خواندند چه دعایی! چه ضجه هایی! چه زاری بود هر کس به حال خودش گریه می کرد هر لحظه بر شدت گریه اضافه می شد که من سر و صدای بی سیم را نزدیک صبح شنیدم فکر کردم گیر افتاده اند گفتند ما فرمانده تیپ را گرفتیم و بعد هی اسیر بود که به عقب می آمد. هر چه می پرسیدیم که چی شده هیچ کس جواب نمی داد. گرفتار بودند آخر. گفتیم فرمانده تیپ دشمن را بیاورند. فرمانده تیپ گفت : « ما می دانستیم بعد از توفیق در مرحله اول شما حتما حمله می کنید این بود که به همه گفتیم آماده باشند همه آماده پشت تیربار و در سنگرها بودند . تا اینکه ساعت 3 شد دیدیم خبری نشد . ما گفتیم ساعت 3 حمله نکردید پس دیگر حمله نمی کنید لذا به همه استراحت دادیم . خود من آن قدر احساس اطمینان می کردم که با لباس زیر خوابیدم بعد دیدم طرف رانم درد می کند (مرا می زدند که بیدار شوم و بعد هم اسیر شدم). « مواضع دشمن به سرعت سقوط می کرد، قرارگاه فجر و قرارگاه نصر این منطقه را گرفتند ابتکار عمل از دست ما خارج شده بود. ما هر جا را می گفتیم بگیرد می گفتند ما از آنجا رد شدیم به سردار رضایی گفتم اینجا جای ما نیست و رفتیم جلو. تا چنانچه سوار بر وانت رفتیم و بعد تا تنگه برغازه آمدیم گلوله تانک دشمن جلو ما را گرفت . بیست متری ما خورد و ما پریدیم بیرون . عملیات حماسه انگیز با آزادسازی دو هزار کیلومتر از خاک و شانزده هزار اسیر به پایان رسید.

بعد از عملیات فتح المبین اواخر مسئولیت خودم در فرماندهی نیروی زمینی احساسی به من دست داد که یک تیپ به نام حضرت ابوالفضل با سه گردان تشکیل دهم و افسران و درجه داران ایمانی وارد آن شوند و این تیپ طوری بگیرد و خیالمان راحت شود. تیپ حضرت ابوالفضل تشکیل شد ، با سه گردان . برای اینکه از مجموعه های خوبی برخوردار شوند به مهندسی نذاجا پانزده روز مهلت دادیم که یک حسینی بسازد و این فضا و اطرافش را که می بینید در عرض پانزده روز به وجود آمد. آمدم فرماندهی تیپ را خودم برعهده گرفتم تا فرماندهی نیروی زمینی احساس کند این تیپ برای خودش است . وقتی نماینده امام در شورای عالی دفاع شدم این تیپ منحل شد. شب انحلال من در تهران بودم . وقتی خبر انحلال آن را دادند حال عجیبی پیدا کردم . مانند شب عاشورای امام حسین (علیه السلام) شد و اکنون من از فرماندهی تیپ تشکر می کنم و حسینی تیپ اینجا باید بماند به این عنوان آثار جنگ من به تیپ 45 تبریک می گویم . از صمیم قلب می خواهم که قدر این نعمت را بدانند . بایستی به مرور و به تدریج وضع بهتری پیدا کند.